جلسه 646

سه شنبه 19/07/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللّعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به حقیقت علم اجمالی بود. عرض کردیم عمده اقوال در این مطلب سه قول هست: قول اول قول صاحب کفایه بود که علم اجمالی تعلق گرفته است به فرد خارجی لا علی التعیین. قول دوم قول مرحوم نائینی و محقق اصفهانی است وتبعهما فی ذلک جماعة کالسید الخوئی که علم اجمالی تعلق می گیرد به جامع که کلی هست، که یک بیانش این بود که علم اجمالی تعلق می گیرد به عنوان جامع انتزاعی بدلی احدهما. علت اینکه ما تعبیر می کنیم که این قول دوم علم اجمالی را به جامع کلی متعلق می داند تصریح خود این بزرگان هست که مثلا مرحوم آقای خوئی فرموده است اگر فی علم الله هر دو آب نجس بود در این مثال که شما می دانید که یکی از این دو آب نجس است و احتمال هم می دهید که هر دو نجس باشند و واقعا هم هر دو نجس بودند، نمی شود گفت علم اجمالی شما تعلق گرفته است به جزئی. جزئی قابل صدق بر کثیرین نیست، در حالی که در اینجا هر کدام از این دو اناء صلاحیت دارد که مصداق باشد برای همان احد الانائین نجس.

وقول سوم قول منسوب به محقق عراقی هست که گفته اند ایشان قائل بوده به تعلق علم اجمالی به واقع أی الفرد المتعین فی علم الله.

مثالی که محقق عراقی می زند برای این قول، مثال به شبح من بعید است. می فرماید اگر شما از دور شبحی ببینید مشتبه بین زید و عمرو، وقتی این شبح نزدیک شد دیدید که شبح زید بود، آن شبح حاکی اجمالی بود از زید، مثل کلی طبیعی نیست یعنی انسان که حاکی باشد از ما به الاشتراک بین افراد. حاکی باشد از جزء تحلیلی این افراد و نه از عوارض مشخصه آنها. نخیر، این شبح کاملا منطبق است بر ذی الشبح. ولذا می گوئی کنت اری شبح زید من بعید. حالا که فهمیدید زید بود نمی گوئید کنت أری شبح الانسان، نخیر بالاتر، می گوئید کنت أری شبح زید من بعید.

یا مثال دیگری که می شود زد این است که: دو برادر دوقولو هستند شبیه هم، فقط یکی روی صورتش خال هست دیگری خال ندارد. این آقایی که خال دارد رفت عکاسی عکس گرفت اما این عکاس کم تجربه بود عکسش دقیق نیست آن قسمت خال نشان داده نمی شود. شما نگاه به عکس می کنید نمی دانید این عکس این اخوی است یا آن اخوی که دوقولو هستند، از خودشان که می پرسی آن برادری که خال در صورت دارد می گوید عکس من است. خب این می شود صورت ناقصه همین آقا. ولذا می گوئی عجب عکس تو دست من بود و من خبر نداشتم!.

محقق عراقی تشبیه می کند می گوید: در علم اجمالی وقتی علم اجمالی داری احد الانائین نجس است، این صورت ناقصه فرد است. ولذا وقتی فهمیدی این اناء الف نجس بود خب صورت ناقصه همین فرد بود که متعلق بود برای علم اجمالی. ولی چون ناقصه بود مقرون شده بود به جهل. می گفتی فلا ادری هل هذا الاناء نجس أو ذاک الاناء. مثل اینکه در آن هنگام دیدن شبح من بعید می گفتی لا ادری هل هو شبح زید أو شبح عمرو.

گفته شده است که محقق عراقی با این بیان می خواهد بگوید که علم اجمالی تعلق گرفته است به فرد معین فی علم الله. چه جور رؤیت شبح هم شبح زید است که معین فی علم الله است اینجا هم علم اجمالی تعلق گرفته به این فرد معین فی علم الله، منتهی چون شما آن صورت ناقصه و مبهمه این فرد در ذهنتان هست تمییز نمی دهید. مردد هست للعالم الاجمالی که هل هو الاناء الشرقی أو الاناء الغربی.

ولذا به محقق عراقی اشکال گرفته اند، گفته اند: در همان مثالی که علم اجمالی داریم به اینکه یکی از این دو اناء نجس است و واقعا هر دو نجس باشد بفرمائید علم اجمالی به کدام فرد معین عند الله تعلق گرفته است؟! آیا حال که من بعد از چند ساعت فهمیدم که هر دو اناء نجس بود، نی توانم بگویم آن فردی که من می دانستم نجس است اجمالا اناء شرقی بود؟ خب به من می گویند این ترجیح بلامرجح است، چه فرق است بین این اناء شرقی وآن اناء غربی؟ هر دو نجس بودند. حتی ملائکة الله و حتی خود الله تبارک وتعالی امکان ندارد تعیین کند که متعلق علم اجمالی شما اناء شرقی بود. ما المرجح؟ چرا اناء غربی نباشد؟ هر دو که یقینا نیست، چون ما علم نداشتیم به نجس بودن هر دو، یکی از این دو معلوم بود اجمالا که نجس است. اگر بگوئید اناء شرقی، ترجیح بلامرجح است، اناء غربی هم ترجیح بلامرجح است.

ولذا مرحوم آقای خوئی با این نقض فرموده است کلام محقق عراقی باطل است.

صاحب منتقی الاصول دیده این اشکال به محقق عراقی ره وارد است، فرموده است: ما این اشکال را می پذیریم اما فی الجملة. کجا؟ در جائی که معلوم بالاجمال هیچ تعینی نداشته باشد و خصوصیتی در علم اجمالی نباشد که معینا منطبق بشود بر یکی از این دو اناء. مثل همین مثال که یک قطره خون از بلندی پرتاب شد افتاد روی یکی از این دو اناء، ولی احتمال میدهم که این قطره خون منشعب شد به دو قسم، یکی از آنها افتاد روی اناء شرقی و یکی افتاد روی اناء غربی. اگر واقعا اینطور باشد که منشعب شده به دو قطره، خدا هم نمی شود تعیین کند که ما تعلم بوقوع القطرة علیه هو الاناء الشرقی. چون چه فرقی می کند، در اناء غربی هم آن قطره خون افتاده است.

یا مثلا در بحث تعارض الخبرین این مطلب پیش می آید که یکی می گوید زید ایستاده، دیگری می گوید زید نشسته، شاید هم هر دو دروغ باشد، ولی قطعا یکی از این دو خبر کاذب است. اگر فی علم الله هر دو خبر دروغ باشد آن معلوم الکذب اجمالا کدامیک از این دو خبر است؟ تعین ندارد. چرا؟ برای اینکه سبب علم اجمالی به کذب که امتناع اجتماع ضدین بود مساوی است با این دو خبر. اگر فی علم الله هر دو خبر کاذب باشد هیچ کس نمی تواند تعیین کند که آن خبری که می دانستی کاذب است خبر الف است و خبر ب غیر ما هو معلوم بالاجمال کذبه هست. نه هیچ تعینی ندارد. اینجا اشکال به محقق عراقی وارد است. در منتقی الاصول فرموده می پذیریم که در اینجا همان قول دوم درست است که علم اجمالی تعلق گرفته است به جامع. جامعی که کلی است و دو مصداق دارد.

اما در جائی که سبب علم اجمالی سببی است که مختص است به احد الطرفین واقعا. مثل چه؟ مثل اینکه من دیدم یک قطره خون افتاد، ومسلّم هم این قطره خون منشعب به دو قسم نشده است. روی یکی از این دو اناء افتاد. احتمال می دهم اناء دوم نجس باشد اما نه با وقوع قطره دم که من دیدم، ممکن است با وقوع قطره بول نجس شده باشد. اینجا علم اجمالی دارم احد الانائین الذی وقع فیه هذه القطرة المرئیة من الدم نجس. اینجا دیگر کلام محقق عراقی قابل نقض نیست تعین دارد فی علم الله ولو من نمی دانم. تعین دارد فی علم الله، چون واقعا یکی از این دو اناء آن انائی است که وقعت فیه تلک القطرة التی رأیتها.

ولذا در کتاب منتقی الاصول فرموده اند ما اینجور تفصیل می دهیم بین جائی که سبب علم اجمالی مختص نباشد به احد الطرفین واقعا، آنجا علم اجمالی به جامع تعلق می گیرد، اما در جائی که سبب علم اجمالی مختص است به احد الطرفین واقعا، که یک عنوانی پیدا می کند آن معلوم بالاجمال که یک مصداق بیشتر نخواهد داشت، آنجا حق با محقق عراقی هست.

این خلاصه این اقوال منسوب به این اعلام. مرحوم آقای صدر خواسته بین این سه قول جمع بکند، یک مطالبی دارد که به نظر ما آن مطالب هم ناتمام است که بعد عرض خواهیم کرد.

بررسی اقوال:

بررسی قول اول: قول اول قول صاحب کفایه بود به تعلق علم اجمالی به فرد مردد.

اولا عرض کنم: اشکال گرفته اند محقق اصفهانی و دیگران به مرحوم آخوند که آقا فرد مردد محال است. فرد، که تعبیر آخوند این است که الفرد الخارجی لا علی التعیین، آقا این محال است، خارجیت یعنی وجود خارجی. وجود عین تشخص است. هم می گوئید وجود دارد یعنی تشخص دارد و هم می گوئید تعین و تشخص ندارد، اینکه تهافت است. هر چیزی که در خارج موجود بود یا در ذهن موجود بود وجودش عین تشخص است. معنا ندارد وجودش مردد باشد. مثلا بگوئیم زید وجودش مردد است بین اینکه زید باشد یا عمرو باشد واقعا مردد است. این معنا ندارد. الفرد المردد لاهویة له و لا ماهیة یعنی لا وجود له و لا ذات. نه ذات دارد و نه وجود دارد. وجود عین تشخص است.

البته اصل این کبری درست است که الفرد المردد لاهویة له و لاماهیة، لاینکر هذا الکلام الا السفیه. معنا ندارد ما فرد مردد فرض کنیم بالحمل الشایع. هر چیزی که در خارج است متشخص است و تردد بالحمل الشایع غیر معقول است در فرد خارجی یا فرد ذهنی.

بعد گفته اند وقتی فرد مردد محال شد قابل وجود نبود، علم که از صفات ذات اضافه است می تواند تعلق بگیرد به فرد مردد؟ علم می گوید من در وجودم نیاز دارم به طرف اضافه. طرف اضافه من باید موجود باشد. فرد مردد که قابل وجود نیست. بعد گفته اند فتبین أنّ القول بتعلق العلم الاجمالی بالفرد المردد باطل.

در منتقی الاصول آمده اند از مرحوم آخوند دفاع کرده اند. گفته اند مراد مرحوم آخوند از تردد، تردد واقعی نیست، تردد لنا است. عالم به علم اجمالی تردد دارد نه اینکه واقعا این فرد مردد است. نه، واقعا متعین است. مثل اینکه من شبحی از زید که از دور می بینم واقعا متعین است که این ذوالشبح زید است فرد مردد نیست، منتهی تردد لنا است، أنا لا ادری هل هو شبح زید أو عمرو.

اقول: این دفاع منتقی الاصول از مرحوم آخوند تفسیر به ما لایرضی صاحبه شد. صاحب کفایه تصریح می کند می گوید بلاتعین له حتی فی علم الله. ایشان هم در حاشیه مکاسب و هم در کتاب الوقف تصریح می کند، در کتاب الوقف ص 10 و ص 23 در این بحث که اگر کسی وقف بکند احد العبدین را، مرحوم آخوند فرموده: فی صحته اشکال. بعد فرموده است: از یک طرف ما بگوئیم وقف احد العبدین وقف عین خارجیه است، حبس العین و تسبیل المنفعة صدق می کند. از طرف دیگر بگوئیم چون این عین خارجیه علی نحو الابهام و عدم التعیین هست ولذا دلیل وقف شامل او نمی شود.

بعد می گوید البته ما اشکالمان اشکال فقهی است، والا نمی گوئیم وقف احد العبدین محال است. وقف یک امر اعتباری است، بالاتر از علم که نیست که یک امر تکوینی ذات اضافه است صفة نفسانیة ذات اضافة تعلق می گیرد به فرد مردد، ولذا ایشان تصریح می کند می گوید: اگر من علم داشتم به نجاست احد الثوبین، متعلق علم اجمالی احدهما الخارجی بلا تعیین اصلا حتی فی علمه تبارک و تعالی فیما إذا اتفق نجاسة کلیهما است. می گوید اگر هر دو نجس بودند حتی فی علم الله هم تعین ندارد متعلق علم اجمالی من. متعلق علم اجمالی من احد الانائین الخارجی است بلاتعیین حتی فی علم الله. چه جور بگوئیم که ایشان مرادش مردد لنا است نه مردد فی نفسه.

در حاشیه مکاسب هم بحث است راجع به بیع کلی فی المعین. مثالی بزنم: شما دو تا مرغ تخم گذار دارید. یک آقایی آمد گفت می خواهم مرغ تخم گذار بخرم، گفتید بعتک احدی هاتین الدجاجتین. آن هم گفت قبلت. گفت ولی فردا می آیم می برم و شما هم قبول کردید. فردا صبح دیدید این مرغها هر دو تخم مرغ کرده اند. مشتری هم آمد مرغها را ببرد می گوید یکی این تخم مرغ ها را بده ببرم، چون مرغ من هم تخم کرده است. این با بیع کلی فی الذمه فرق می کند. یک وقت من یک عدد مرغ با این شرائط ویژه از شما می خرم به نحو کلی فی الذمة. خب کلی فی الذمة تخم نمی گذارد مرغ خارجی تخم می گذارد. اما اینجا می گوید یکی از این تخم مرغ ها مال من است. می گویند جناب آقای مشتری! از تو سؤالی داریم، کدامیک از این مرغها مال توست؟ این مرغ سفید؟ فکر می کند می بیند نه، چرا؟ برای اینکه از نظر فقهی و عقلائی اگر همین دیشب بایع مرغ سفید را می فروخت به دیگران اشکال نداشت، متعین می شد مبیع کلی فی المعین در آن مرغ قرمز. یا اگر این مرغ سفید تلف می شد متعین می شد مملوک مشتری در آن مرغ قرمز. بایع می گوید پس مرغ سفید مال تو نیست. می پرسد مرغ قرمز چطور؟ مشتری می گوید او هم همینطور مال من نیست. چون همین مسائل راجع به او هم ممکن بود پیش بیاید. مشتری می گوید هیچکدام بعینه مال من نیست، اما یکی از این دو تای خارجی مال من است، ولذا بخاطر همین است که تخم مرغش را بر می دارد.

در این بحث مکاسب که مرحوم شیخ فرموده: ولو ادعا شده است شهرت بر بطلان بیع کلی فی المعین، ولکن حق این است که کما قال الاردبیلی قده این بیع صحیح است. چرا؟ برای اینکه ملکیت یک امر اعتباری است چه اشکال دارد تعلق بگیرد به فرد مردد؟ امر اعتباری است دیگر.

مرحوم آخوند می فرماید: امر تکوینی هم باشد همین است. چرا کوتاه می آیید و می گوئید ملکیت امر اعتباری است لیست صفة وجودیة متأصلة. مرحوم آخوند در حاشیه مکاسب می گوید بل ولو کانت صفة کذلک لکنها إذا کانت ذات اضافة، کالقطع بنجاسة احد الشیئین مع فرض نجاستهما واقعا. چه اشکالی دارد، صفت حقیقیه ذات اضافه مثل علم هم باشد همین است.

بله قیاس به سیاهی وسفیدی خارجی نمی شود. نمی شود بگوئیم یکی از این دو کتاب بلاتعیین واقعا سیاه است، این معقول نیست. چون سیاهی عرض خارجی است عارض می شود بر جسم خارجی. نمی شود بگوئیم یکی از این دو کتاب لاعلی التعیین واقعا سیاه است، اما علم صفت نفسانیه ذات اضافه است اشکال ندارد.

خب شما می دانید این مثالی که ایشان زد کلی فی المعین، در اینجا تردد واقعی است نه لنا. نه اینکه مشتری نمی داند کدامیک را خریده است. یک وقت مشتری یکی معین را می خرد صبح که می آید ببرد می گوید علامتش یادم رفته که کدام را خریده ام، او می شود معین واقعا و مردد للمشتری. اما در کلی فی المعین مشتری می گوید به حضرت عباس نه این را خردیم نه آن را. چون یادم هست که گفتم اشتریت احدی الدجاجتین و تو هم گفتی قبلت، تمام شد و رفت. بلاتعیین واقعا است.

ولذا این دفاع صاحب منتقی الاصول دفاع بما لایرضی صاحبه هست.

ببینیم صاحب کفایه در مقابل این اشکال فلاسفه چه جوابی می دهد.

اقول: به نظر ما اصلا کلام صاحب کفایه را بد فهمیده اند. صاحب کفایه نمی خواهد بگوید ما در خارج فرد مردد داریم. معلوم است که ما فرد مردد در خارج نداریم. می خواهد بگوید که علم گاهی مستقر می شود بر یک فرد معین، من می دانم این اناء نجس است، یک وقت مستقر نمی شود بر یک فرد معین، با أو عطف می دانیم، می دانم این اناء نجس است یا این اناء دوم نجس است. نه اینکه این اناء فرد مردد است. نه، ما دو تا اناء در خارج بیشتر نداریم هر دو هم فرد متعین هستند. طرف علم بما أنه طرف متعین نیست یعنی استقرار ندارد علم بر یک طرف معین. می گویم می دانم یا این اناء نجس است یا آن اناء.

واین مطلب را مرحوم آخوند در بیع کلی فی المعین هم می گوید. در واجب تخییری هم فرموده است. در حاشیه کفایه در بحث واجب تخییری نگاه کنید متن کفایه یک چیزی دارد خودش حاشیه زده. در متن گفته من قبول ندارم وجوب تخییری تعلق می گیرد به احدهما، این را قبول ندارم. چرا؟ در حاشیه جواب داده است که می گوید فکر نکنید من می گویم تعلق وجوب تخییری به احدهما تعلق وجوب به فرد مردد است و هذا محال. من از این حرفها نمی زنم. کیف علم که صفت تکوینیه است تعلق می گیرد به فرد مردد، وجوب که امر اعتباری است. می گوید من اشکال دیگری دارم، وجوب برای تحریک مکلف است، برای این است که مکلف صرف قدرت بکند در ایجاد فعل. مکلف نمی تواند صرف قدرت کند در ایجاد احدهما. مکلف یا صرف قدرت می کند در ایجاد صوم یا در ایجاد اطعام. شما وقتی در خارج صرف قدرت می کنید ایجاد می کنید آیا ایجاد می کنید احدهما را لاعلی التعیین؟ نه، یا ایجاد می کنید صوم را یا ایجاد می کنید اطعام را. تحرک پیدا نمی کند مکلف به احد الفردین لاعلی التعیین. یا این فرد را انجام می دهد یا آن فرد را. و وجوب هم به داعی تحریک مکلف است.

حالا کار نداریم این اشکال صاحب کفایه وارد نیست، مرحوم نائینی هم جواب داده است. و جالب این است که مرحوم نائینی که در این بحث علم اجمالی می گوید علم اجمالی به جامع تعلق می گیرد، در وجوب تخییری می گوید علم اجمالی تعلق می گیرد به فرد مردد مصداقی. یعنی نه به عنوان احدهما. فرد مردد مفهومی یعنی عنوان احدهما، همینی که در اینجا گفت علم اجمالی تعلق می گیرد به عنوان احدهما. اما در بحث واجب تخییری می گوید نه آقا، اصلا وجوب تعلق می گیرد به خارج، نه به عنوان. شارع می آید واجب می کند صوم خارجی یا اطعام خارجی را. متعلق وجوب عبارت است از صوم أو الاطعام الخارجیین، چون ملاک در آنهاست. والا عنوان اطعام که ملاک ندارد و شک کسی را سیر نمی کند. وجود خارجی اطعام ستین مسکینا ملاک دارد. می خواهم عرض کنم این بحث دامنه دار است، می گویند تعلق می گیرد وجوب به فرد مردد مصداقی.

ولذا ما حرفمان این است: اینکه ما بیائیم بگوئیم این بزرگان فلسفه را نمی فهمند دقائق را نمی فهمند، فرد مردد وجود ندارد. خب معلوم است هیچ بچه ای ادعا نمی کند که فرد مردد وجود دارد. اینها چیز دیگری می گویند. صاحب کفایه حرفش این است که حرف ایشان یک مقدمه دارد که می گوید علم تعلق می گیرد به خارج. قبول ندارد حرف شما فلاسفه را که علم تعلق به خارج نمی گیرد بلکه علم به صورت ذهنیه تعلق می گیرد. مرحوم آخوند می گوید من عالمم به وجود خارجی این فرش در اینجا. این وجود خارجی برای من منکشف است. من که مثل انسان نابینائی که هیچ نمی بیند که نیستم. مرحوم آخوند در بحث اجتماع امر و نهی راجع به وجوب تصریح می کند که به خارج تعلق می گیرد، در کتاب الوقف تصریح می کند که علم تعلق می گیرد به خارج. متعلق العلم احدهما الخارجی بلاتعیین. می گوید خارج برای من منکشف می شود.

اینکه فلاسفه می گویند معلوم بالذات صورت ذهنیه است خارج معلوم بالعرض والمجاز است. می گوئیم آقا بالعرض والمجاز یعنی پوچ و دروغ و خیال؟ می گوید بله دروغ، خیال، اصلا هیچ چیزی نیست. عرف بی سواد فکر می کند که معلوم خارج است، والا خارج معلوم نیست. معلوم بالعرض والمجاز از نظر عقلی مجاز است وهم است بی حقیقت است.

مرحوم آخوند می گوید من این حرفها را قبول ندارم، خارج بر من منکشف است، علم به خارج تعلق می گیرد.

از نظر عرفی که کلام صاحب کفایه درست است. حالا از نظر فلسفی وعقلی ما نمی توانیم جواب فلاسفه را بدهیم، اما احکام شرعی تابع نظر عرف است، بیائیم ببینیم کلام مرحوم آخوند را با نظر عرفی می توانیم توجیه کنیم بعد ببینیم با نظر عقلی چه مقدار قابل توجیه است.

خلاصه اینکه: از نظر مرحوم آخوند علم به خارج تعلق می گیرد. خب در علم اجمالی هم که نمی شود بگوئیم علم داریم به وجود زید مثلا علم داریم به وجود عمرو. نه، علم داریم به وجود زید أو وجود عمرو لا علی التعیین. شد علم به خارج لا علی التعیین، نه اینکه خارج تعیین ندارد بلکه طرف علم تعیین ندارد یعنی علم مستقر نیست بر یک طرف.

این مطلبی است که مرحوم آقای بروجردی هم در بحث واجب تخییری فرموده است.